

شاهراه حیات: قدرت از طریق دعا

شهامت: آیا طالب او هستیم؟

لوقا ۱۱: ۵-۱۰

اگر کتاب مقدس همراهتان است، که امیدوارم باشد؛ لطفاً به انجیل لوقا فصل ۱۱ مراجعه کنید. ما تا اینجا به بررسی موضوع دعا پرداخته‌ایم. دعا مقوله‌ای است که اگر با یکدیگر صادق باشیم، متوجه می‌شویم که درباره آن پرسشهای فراوانی برایمان مطرح است؛ از جمله اینکه دعا واقعاً در دنیا به چه صورت عمل می‌کند؟ در دو موعظه قبل در این خصوص صحبت کردیم که تعریف دعا صرفاً فراتر از آن است که فقط از خدا درخواست کنیم، یا از خدا چیزی بگیریم. شاید در مورد دعا با این دیدگاه بزرگ شده‌ایم، شاید در کل فضای خانه‌ای که دعا نام دارد، دعا برای ما فقط در اتاقی کوچک خلاصه شده است. اما به جای اینکه در تعریفمان از دعا به همین قانع باشیم، باید به ژرفای بیشتری از معنای دعا پی ببریم.

ما در این باره صحبت کردیم که هدف اصلی دعا این است که عمق نیازمان را در حضور خدا بیان کنیم، و رمز صمیمیت با خدا را کشف کنیم، و وقتی خدا ما را به کار می‌گیرد، قدرتش را تجربه نماییم. ما به این موضوع پرداختیم که قدرت دعا به تنهایی بی‌فایده است، اما قدرت کسانی که با خدای قادر مطلق در ارتباطند، قدرتی است که کسی جلودارش نمی‌باشد.

سپس در موعظه قبل، به دعای ربّانی پرداختیم؛ یعنی همان دعایی که در مراسم ازدواج، و در مناسبت‌های مختلف آن را بر زبان می‌آوریم. دعای ربّانی واقعاً به چه معنا است؟ خدا در این رابطه به ما چه می‌گوید؟ مسیح در این رابطه به ما چه تعلیم می‌دهد؟ ما درباره این موضوع صحبت کردیم که اشتیاق داشتن، رمز دعا است. ما به دو قدم اشاره داشتیم: قدم اول اینکه، خواسته‌های خود را با خواسته‌های خدا یکی کنید؛ و دوم اینکه، آنچه می‌خواهید، درخواست نمایید. دعا به این شکل عمل می‌کند. خواسته‌های خود را با خواسته‌های خدا یکی کنید؛ آن‌گاه این آزادی و اطمینان را خواهید داشت که هرچه می‌خواهید، درخواست کنید؛ و مطمئن باشید که خواسته‌تان برآورده خواهد شد. ما در این خصوص صحبت کردیم که چگونه دعای ربّانی به ما تعلیم می‌دهد که از خدا جلالش را درخواست کنیم، از خدا نعمتهایش را درخواست کنیم، از خدا فیضش را درخواست کنیم، و از او بخواهیم ما را هدایت نماید.

همه اینها ما را به آیه ۵ از لوقا فصل ۱۱ می‌رساند. عیسی در این آیات حکایتی را تعریف می‌کند که اگر راستش را بخواهید، باید بگویم از جنبه‌های مختلفی کاملاً گیج‌کننده است. فکر می‌کنم این حکایت، شاگردان را هم گیج کرده بود. من تقریباً می‌توانم سرگشتگی را در چهره‌های آنها ببینم آن هنگام که به نزد عیسی آمدند و گفتند: «عیسی دعا کردن را به ما تعلیم بده»، و عیسی به آنها نگرست و فرمود: «بگذارید برایتان یک حکایت تعریف کنم.» می‌توانید شاگردان را در چنین حالتی تصور کنید که چشم و ابرو بالا می‌اندازند و دست بر سرشان می‌گذارند و انگار می‌خواهند بگویند: «برایمان حکایت تعریف نکن، رک و صریح به ما تعلیم بده. ما نمی‌خواهیم از این داستانهای عجیب و غریب سر در بیاوریم. فقط

به ما بگو چطور دعا کنیم.» اما عیسی برایشان حکایت تعریف می‌کند؛ حکایتی که شاگردان را گیج و سردرگم می‌سازد؛ و حتی دو هزار سال بعد پژوهشگران کتاب مقدس را نیز گیج کرده است.

بسیاری این حکایت را به هزاران شکل معنا کرده‌اند. من نمی‌خواهم آن قدر جسارت داشته باشم که بگویم قرار است در رابطه با این حکایت، به همه سوالات مطرح شده در این دو هزار سال پاسخ دهم. اما وقتی هفته گذشته این آیات را مطالعه می‌کردم، در مورد آنچه عیسی احتمالاً در این آیات به ما تعلیم می‌دهد، چشمانم به دیدگاهی کاملاً تازه و هیجان‌انگیز باز شد. راستش را بخواهید، تا هفته پیش، این آیات را می‌خواندم، و با خود فکر می‌کردم اگرچه از تفسیر و معنای این آیات چندان مطمئن نیستم، اما به بررسی‌شان می‌پردازم، چون به هر حال جزیی از کتاب مقدس هستند. باز هم می‌گویم، نمی‌خواهم آن قدر جسارت به خرج دهم که فکر کنم پس از دو هزار سال بحث و گفتگو در این باره، حالا من به پاسخ دست یافته‌ام. اما قصدم این است که حکایت مورد نظر را بررسی کنیم. پس از شما که یک خانواده با ایمانی مشترک هستید، می‌خواهم به همراه هم مفهوم تعلیم عیسی را در این حکایت درک نماییم.

ابتدا به لوقا فصل ۱۱ و چهار آیه اول مراجعه کرده تا با چارچوب و محتوای متن آشنا شویم، و سپس به حکایت نامبرده برسیم. لوقا ۱۱:۱ می‌فرماید: «و هنگامی که او در موضعی دعا می‌کرد، چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت: خداوندا، دعا کردن را به ما تعلیم نما، چنان که یحیی شاگردان خود را بیاموخت. بدیشان گفت: هرگاه دعا کنید، گویند: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید. اراده تو چنان که در آسمان است، در زمین نیز کرده شود. نان کفاف ما را روز به روز به ما بده؛ و گناهان ما را ببخش، زیرا که ما نیز هر قرض‌دار خود را می‌بخشیم؛ و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده» (لوقا ۱۱:۱-۴). حال، به حکایت مورد نظر می‌رسیم. لوقا ۱۱:۵:

و بدیشان گفت: کیست از شما که دوستی داشته باشد، و نصف شب نزد وی آمده، بگوید: «ای دوست، سه قرص نان به من قرض ده. چون که یکی از دوستان من از سفر بر من وارد شده، و چیزی ندارم که پیش او گذارم.» پس او از اندرون در جواب گوید: «مرا زحمت مده، زیرا که الان در بسته است، و بچه‌های من در رختخواب با من خفته‌اند، نمی‌توانم برخاست، تا به تو دهم.» به شما می‌گویم هرچند به علت دوستی برنخیزد تا بدو دهد، لیکن به جهت لجاجت [جسارت] خواهد برخاست، و هر آنچه حاجت دارد، بدو خواهد داد. و من به شما می‌گویم سوال کنید که به شما داده خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بکویند که برای شما باز کرده خواهد شد. زیرا هر که سوال کند، یابد؛ و هر که بطلبد، خواهد یافت؛ و هر که کوبد، برای او باز کرده خواهد شد (لوقا ۱۱:۵-۱۰).

برای اینکه در مورد این متن، ذهنیتی صحیح داشته باشیم، باید به سرزمین فلسطین در قرن اول میلادی سفر کنیم. در آن روزگار، هیچ‌کس مواد غذایی را ذخیره نمی‌کرد. هیچ‌کس انباری نداشت تا بتواند مواد غذایی را در آنجا نگاه دارد. همه هر روز به اندازه نیاز همان روز غذا می‌پختند.

حال، دیر هنگام است، و مهمانی ناخوانده از راه رسیده، و میزبان آذوقه‌ای ندارد تا از مهمانش پذیرایی کند. متأسفانه در سرزمین فلسطین در قرن اول میلادی، بقالی یا رستورانی که بیست و چهار ساعته باز باشد، وجود نداشت. آن میزبان برای پذیرایی از مهمانش غذایی در سفره نداشت، اما دلش می‌خواست از او پذیرایی کند. در قرن اول میلادی، مهمان‌نوازی در سرزمین فلسطین رسمی جدی بود. مهمان‌نواز بودن صرفاً یک وظیفه اجتماعی به حساب نمی‌آمد، بلکه یک وظیفه مذهبی بود.

در واقع، وقتی دوستش در آن نیمه‌شب به منزلش آمد، او دو گزینه داشت؛ اول اینکه، میزبانی دست خالی باشد و به مهمانش بگوید: «بیخشید که نانی در سفره ندارم، باید امشب را گرسنه بخوابی.» دوم اینکه، همسایه‌ای دست خالی باشد؛ یعنی همسایه‌اش را از خواب بیدار کند و از او تقاضای نان نماید. پس یا میزبان دست خالی هستید، یا همسایه دست خالی. اکنون شخصیت این حکایت ما، تصمیم می‌گیرد مورد شماره دو باشد. او می‌خواهد همسایه‌ای باشد که درخواست نان دارد.

او از خانه بیرون می‌رود، و در خانه رفیقش را می‌کوبد. اینجا باید ببینیم شخصی که داخل خانه است، از کوبیدن در خانه‌اش خوشحال می‌شود یا نه. این خانه مورد نظر در فلسطین قرن اول میلادی، خانه‌ای با چندین اتاق و فضایی بزرگ نبود؛ این خانه فقط یک اتاق داشت. در نتیجه همه اعضای خانواده کجا می‌خوابیدند؟ همه در همان یک اتاق می‌خوابیدند. یعنی همسر و همه بچه‌ها در یک اتاق، و در یک رختخواب می‌خوابیدند. بچه اولتان را می‌خوابانید، در کنارش بچه دوم و سوم را می‌خوابانید، سپس همسرتان در کنارشان می‌خوابید؛ شما هم در خانه را قفل می‌کردید و به آهستگی در کنارشان می‌خزیدید. همه چیز باید در سکوت انجام می‌شد. در این میان، وای به اینکه کسی می‌خواست بی‌سر و صدا به دستشویی برود!

تصور کنید پدری هستید که هر سه کودکتان در خواب خوش فرو رفته‌اند، و همه چیز آرام است. به ناگهان سر و کله این آقا پیدا می‌شود که در خانه‌تان را می‌کوبد و نان می‌خواهد. اما خوشم می‌آید که سر صحبت را به این شکل می‌گشاید: او در واقع، آن شخص را «دوست» خطاب می‌کند. اگر می‌خواهید کسی را نیمه‌شب بیدار کنید، بهتر است صحبت خود را با این لحن آغاز نمایید، زیرا در موقعیتی قرار دارید که ممکن است دوستی‌تان به مخاطره بیفتد. بیدار کردن پدر در نیمه‌شب به کنار، اصل مطلب، بیدار شدن بچه‌ها در نیمه‌شب است. کسی که پشت در ایستاده، اعضای خانه را به این شکل بیدار کرده است. خودتان را جای آن پدر بگذارید. این آقا در خانه را کوبیده و شما را بیدار کرده است. حالا هم چشمانی کوچولو به شما خیره شده‌اند، و شما آه از نهادتان برمی‌آید که ای وای بچه‌ها بیدار شدند. او در اصل می‌گوید لطفاً برو و مزاحم نشو. قرار نیست بلند شوم و چیزی به تو بدهم. اما عیسی می‌فرماید این مرد بلند می‌شود و به آن شخص چیزی می‌دهد، اما نه به این خاطر که دوستش است؛ زیرا در این مقطع، بحث دوستی در میان نیست. او بلند می‌شود و به خاطر جسارت آن مرد، نیاز او را برطرف می‌کند.

منظور چیست؟ هر زمان عیسی داستان یا حکایتی را تعریف می‌کند، همیشه با خودتان فکر می‌کنید که بسیار خوب، می‌دانم که در این حکایت یک نفر، من هستم، و یک نفر هم خدا است. به همین دلیل، چند

فصل بعد؛ یعنی لوقا ۱۵ را دوست داریم. در حکایت پسر اسرافگر، شما می‌گویید: «بله، می‌دانم که من آن پسر هستم که گمراه شده بودم، و حال به خانه باز می‌گردم؛ و خدا هم آن پدر است که دوان‌دوان به سوی من می‌آید، مرا در آغوش می‌گیرد، و چیزهای زیادی را به من می‌بخشد.» من آن حکایت را بسیار دوست دارم. پس شاگردان هم نشسته و از زبان عیسی به این حکایت گوش می‌دهند، و با خود فکر می‌کنند که بسیار خوب، ما همان مرد هستیم که به در خانه رفته و تقاضایی دارد. عیسی درباره دعا صحبت می‌کند، پس آن مرد، ما هستیم. اما چه کسی خدا است؟ این پیر اخمو که در خانه نشسته و داد می‌زند که مزاحم نشو؟ آیا او در این داستان، نقش خدا را ایفا می‌کند؟ یک جای کار می‌انگد.

وقتی عیسی در لوقا فصل ۱۸ داستان آن قاضی بی‌انصاف را تعریف می‌کند نیز همین پرسش مطرح می‌شود. عیسی می‌فرماید آن قاضی به هیچ‌کس اهمیت نمی‌دهد؛ و حال، بیوه‌زنی برای دادخواهی نزد او می‌آید. اما آن قاضی به او اعتنا نمی‌کند. ولی آن بیوه‌زن از آمد و رفت به نزد قاضی خسته نمی‌شود. سرانجام قاضی که از دست این زن دیوانه شده، برای آنکه دست از سرش بردارد، به خواسته‌اش رسیدگی می‌کند. پس حدس می‌زنم آن زن که درخواستی دارد، من هستم؛ اما خدا کیست؟ منظورم این است که وقتی به اینجا می‌رسیم، ظاهراً قرار است این آیات را برایتان موعظه کنم، و بگویم بسیار خوب، نکته لوقا فصل ۱۱ این است که شما به درگاه آسمان می‌روید و تا آنجا که می‌توانید، در را محکم می‌کوبید، تا سرانجام خدا بلند شود و کاری برایتان انجام دهد؛ اما نه به خاطر اینکه شما را دوست دارد، بلکه چون از دستتان خسته شده است. این مثل واقعاً چه می‌گوید؟

درباره این حکایت، نظریه‌های مختلفی وجود دارد. برخی معتقدند هدف این است که تضاد میان این مرد برآشفته در داخل خانه، و خدا را نشان دهد. تنها مشکلی که در مورد این نظریه وجود دارد، این است که میان خدا و آن مرد داخل خانه، شباهتهایی وجود دارد؛ از جمله اینکه هر دو منبع برطرف کردن نیاز هستند، و قرار است چیزی ببخشند. پس خود را در آن موقعیت قرار می‌دهیم تا ببینیم کدام‌یک از ویژگی‌های خدا به این شخص نزدیک است، و کدام‌یک به ویژگی‌های خدا ربطی ندارد. ما در موقعیتی هستیم که می‌خواهیم تصمیم بگیریم. اما فکر می‌کنم منظور چیز دیگری باشد.

برخی، و حتی بعضی از شما نیز در ترجمه‌ای که پیش رویتان است، چنین می‌خوانید: «به جهت لجاجت [جسارت].» اما در برخی ترجمه‌ها چنین نوشته شده: «به خاطر سماجت.» برخی چنین می‌پندارند که نکته این حکایت این است که آن مرد در کوبیدن در، سماجت به خرج داده بود. پس نتیجه این است که او آن قدر پشتکار داشت که باعث شد مرد داخل خانه از خواب برخیزد. اما وقتی به این موضوع فکر می‌کنید، باید توجه داشته باشید که وقتی نیمه‌شب برای دو تکه نان، در خانه کسی را می‌کوبید، دیگر فرقی نمی‌کند یک بار در را بکوبید یا بیست بار؛ چرا که در هر صورت از خط قرمز عبور کرده‌اید. پس شاید نکته این حکایت، پشتکار و سماجت داشتن نباشد. حال آنکه بسیاری وقتی در موعظه این آیات به نکته مورد نظر می‌رسند، در اصل می‌گویند: «اگر در درخواست نمودن از خدا پشتکار داشته باشید، او سرانجام دعای شما را اجابت خواهد کرد.» آن قدر مزاحم او شوید، تا یک روز در واقع برخیزد و کاری برای شما انجام دهد. اما فکر نمی‌کنم منظور این باشد.

به اعتقاد من همه چیز به این عبارت بازمی‌گردد، و به مفهوم آن بستگی دارد: «به جهت لجاجت [جسارت].» درک و ترجمه این عبارت در زبان اصلی عهدجدید، واقعاً دشوار است. معنی این واژه ترکیبی از جسارت و پررویی است. این واژه توصیفگر کسی است که باعث مزاحمت است، کسی که به اصطلاح برای دیگران امان نمی‌گذارد، کسی که گستاخ و بی‌ملاحظه است و شرم و حیا ندارد. در همین مقطع است که در هفته‌ای که این آیات را مطالعه می‌کردم، بارها و بارها از خدا پرسیدم که منظور این آیات چیست؟ در این زمان بود که حقایقی برایم مکشوف شدند.

### کلید این حکایت:

#### از چشم‌انداز مرد نیازمند بنگرید

وقتی درباره این حکایت فکر می‌کنیم، تصور می‌کنم و باور دارم کلید درک معنای آن، چیزی است که می‌خواهم شما را به انجامش تشویق کنم: از چشم‌انداز مرد نیازمند بنگرید. با ذهنیت او به ماجرا نگاه کنید. خود را در جای آن مرد بگذارید که می‌خواهد برای مهمانش نان تهیه کند. خود را جای او قرار دهید. سعی نکنید مرد داخل خانه را با خدا مقایسه، یا تضادهایشان را بررسی کنید. فعلاً به او کاری نداشته باشید. فقط از دریچه ذهن و چشم کسی که از پی نان آمده، و با طرز فکر و نگرش او که نیازمند است، به موضوع نگاه کنید. خود را در جای او قرار دهید.

فکر می‌کنم عیسی از همان ابتدا این داستان را از چشم‌انداز مرد نیازمند تعریف می‌کند: «کیست از شما؟» تقریباً انگار می‌گوید: تصور کنید نیمه‌شب برای شما مهمان بیاید، و شما باید غذا تدارک ببینید. فقط تصور کنید آیا جرأتش را دارید که نیمه‌شب به منزل دوستتان بروید و از او نان بخواهید؟ من فکر می‌کنم عیسی در اصل به ما تصویر کسی را نشان می‌دهد که تا حدودی بی‌ملاحظه است، و متوجه نیست به لحاظ آداب اجتماعی، کار پسندیده‌ای نیست که نیمه‌شب به منزل دوستش برود و در را بکوبد و تقاضای نان کند. این مرد از آن اشخاصی است که از محدوده حریم اجتماعی باخبر نیست، و نمی‌داند باید تا کدام محدوده پیش رود. نمی‌دانم آیا تا به حال با چنین اشخاصی برخورد داشته‌اید یا نه، یا خودتان چنین اخلاقی دارید؟ آداب اجتماعی حکم می‌کند که نیمه‌شب چنین کاری نکنید. شما می‌دانید که این کار درست نیست. خیلی دل و جرأت می‌خواهد که وقتی همه اعضای خانواده خواب هستند، در خانه را بکوبید و تقاضای نان کنید.

اما این آقای رودار، و حتی شاید تا حدودی بی‌ملاحظه، با خودش چنین فکر می‌کند: «می‌دانم دوستم در خانه‌اش غذا دارد، نان دارد، برایش مساله‌ای نیست اگر بروم و در خانه‌اش را بکوبم. در واقع او خوشحال می‌شود که برخیزد و کاری برایم انجام دهد.» این حکایت از چنین گستاخی و جسارتی سخن می‌گوید. اگر بتوانید با این دیدگاه به ماجرا نگاه کنید، متوجه می‌شوید که عیسی دقیقاً درباره دعا همین نکته را به ما تعلیم می‌دهد. من باور دارم او به ما می‌آموزد که ما هم می‌توانیم در برخورد با خدای عالم هستی، به همان اندازه جسور و رودار باشیم.

## دعای جسورانه

می‌خواهیم با هم دست‌کم در سه نگرش و دیدگاه این مرد نسبت به شخص داخل خانه تأمل نماییم. قرار نیست درست یا اشتباه بودن این سه دیدگاه را بررسی کنیم، اما دست‌کم این مرد چنین دیدگاهی دارد؛ و من فکر می‌کنم این به ما کمک می‌کند تا وقتی برای دعا به درگاه خدا می‌آییم، متوجه باشیم درباره خدا باید چه دیدگاهی داشته باشیم.

## خدا قادر است

نخستین ویژگی که باعث می‌شود با جسارت و بی‌ملاحظه دعا کنیم، این می‌باشد: خدا قادر است. اگر خود را جای آن مرد بگذارید، می‌بینید که او درباره مرد داخل خانه، از دو نکته باخبر است. نخست اینکه، می‌داند آن شخص نان دارد، و قادر است به او کمک کند، چرا که در خانه‌اش نان موجود است. نکته شماره دو این است که او می‌داند آن شخص می‌تواند در این رابطه کاری از پیش برد و به یاری او بشتابد. من فکر می‌کنم وقتی صحبت از دعا به میان می‌آید، می‌توان این نکات را در کل صفحات کتاب مقدس مشاهده کرد. درباره خدا چنین تصویر و نگرشی وجود دارد.

اول از همه اینکه، او دارا است. ما می‌دانیم که خدا دارا است. او آنچه را نیاز داریم در اختیار دارد. به مزمور ۵۰ مراجعه نمایید. می‌خواهم این حقیقت را در آنجا مشاهده کنید. به میانه کتاب مقدس بروید و مزمور ۵۰ را باز کنید، و به آیه ۷-۱۲ مراجعه نمایید. در اینجا خدا درباره داشته‌هایش با قوم خود سخن می‌گوید. این آیات را دوست دارم. اگر می‌خواهید زیر آیات خاصی را خط بکشید، این آیات یکی از همانها هستند. این آیات تصویری از داشته‌های خدا را به ما نشان می‌دهند. مزمور ۷:۵۰ می‌فرماید: «ای قوم من بشنو تا سخن گویم، و ای اسرائیل تا برایت شهادت دهم که خدا، خدای تو من هستم. درباره قربانیهای تو را توییخ نمی‌کنم، و قربانیهای سوختنی تو دائماً در نظر من است.» حال، به آیه ۹ توجه کنید: «گوساله‌ای از خانه تو نمی‌گیرم، و نه بز از آغل تو؛ زیرا که جمیع حیوانات جنگل از آن منند، و بهایمی که بر هزاران کوه می‌باشند. همه پرندگان کوهها را می‌شناسم، و وحوش صحرا نزد من حاضرند. اگر گرسنه می‌بودم، تو را خبر نمی‌دادم، زیرا ربع مسکون و پُری آن از آن من است» (مزمور ۷:۵۰-۹-۱۲).

آیا از این بهتر می‌شود؟ چنانچه فراموش کرده‌اید، خدا به شما یادآوری می‌کند که من «همه‌چیز دارم. منظورم همه‌چیز است. در واقع از بهایم بر هزاران کوه، تا هر پرنده‌ای را که در آسمان می‌بینید، شخصاً می‌شناسم. دنیا و هرچه در آن است، متعلق به من است. من منبع تأمین مایحتاج هستم.» این کلید دعا کردن است. چرا به درگاه خدا دعا می‌کنیم؟ چون می‌دانیم او دارا است؛ نه فقط این، بلکه می‌دانیم او بر همه‌چیز حاکمیت مطلق دارد. وقتی می‌خواهیم در این باره صحبت کنیم که خدا همه‌چیز را در کنترل دارد، معمولاً واژه «حاکمیت» را به کار می‌بریم. خدا نه تنها منبع تأمین نیازهای ما است، بلکه صاحب

اختیار و اقتدار است تا با آن داشته‌ها هر طور که می‌خواهد برخورد نماید. او مختار است تا برای به انجام رساندن اهداف و مقاصدش، همه خلقتش را به کار گیرد. این حقیقت را در سراسر کتاب مقدس شاهد هستیم.

به کتاب پیش از مزامیر؛ یعنی ایوب فصل ۴۲ مراجعه کنید. می‌خواهم چند آیه به شما نشان دهم که درباره حاکمیت خدا سخن می‌گویند؛ و اینکه چگونه همه خلقت در کنترل و اقتدار او است. می‌توانید زیر این آیات را خط بکشید. همه چیز در خدمت اهداف و مقاصد خدا هستند. به فصل ۴۲ و آیه ۲ از کتاب ایوب توجه کنید. پس از اینکه ایوب از آزمایشات و سختیهای فراوان، و از آشفته‌بازار زندگی‌اش گذر می‌کند، در اینجا با خدا سخن می‌گوید. آیه ۲:۴۲ می‌فرماید: «می‌دانم که به هر چیز قادر هستی (زیر این جمله را خط بکشید)، و ابدأ قصد تو را منع نتوان کرد.» به هیچ عنوان، قصد تو را منع نتوان کرد. قصد تو را تغییر نتوان داد.

اکنون به کتاب مزامیر بازگردید و به فصل ۳۳ توجه کنید. می‌خواهم در این سیر و سیاحت، حاکمیت خدا را مشاهده نمایم. به مزمور ۱۰:۳۳-۱۱ مراجعه کنید. ایوب فصل ۴۲ می‌فرماید که قصد خدا را مطلقاً نمی‌توان منع نمود، تغییر داد، یا به آن چیزی افزود. به مزمور ۱۰:۳۳-۱۱ توجه کنید: «خداوند مشورت امتهای باطل می‌کند، تدبیرهای قبائل را نیست می‌گرداند. مشورت خداوند قائم است تا ابدالابد؛ تدابیر قلب او تا دهرالدهور [نسل بعد از نسل].» اهداف و مقاصد خدا ثابت هستند. نسل بعد از نسل، اهداف او تغییر نمی‌کنند. به کتاب بعدی؛ یعنی امثال سلیمان ۲۱:۱۹ بروید. این آیه، مقاصد ما (طریقی که ما برنامه‌ریزی می‌کنیم) را با مقاصد خدا (طریقی که خدا برنامه‌ریزی می‌کند) متفاوت می‌داند. آیه ۲۱:۱۹ می‌فرماید: «فکرهای بسیار در دل انسان است، اما آنچه ثابت ماند، مشورت خداوند است.» مقاصد خدا پابرجا می‌مانند. نکته این آیه از امثال سلیمان برای ما این است که وقتی شرایطمان تغییر می‌کند، یا به اطلاعات تازه‌ای دست می‌یابیم، ممکن است اهداف و برنامه‌هایمان را تغییر دهیم. اما از آنجا که اطلاعات تازه‌ای به دانایی خدا افزوده نمی‌شود، و یا موقعیت تازه‌ای پیش نمی‌آید که خدا را غافلگیر سازد، بنابراین اهداف و مقاصدش نیز هیچ‌گاه تغییر نخواهند کرد. اهداف و مقاصد خدا ثابت و استوارند.

می‌خواهم یک مورد دیگر به شما نشان دهم. از کتاب جامعه و غزل غزل‌ها بگذرید و به کتاب اشعیا فصل ۱۴ بروید. برای ما بسی ژرف و عمیق است که تصویر خدایی را که به درگاهش دعا می‌کنیم، درک نمایم. در اشعیا ۱۴:۲۴ خدا با قومش سخن می‌گوید، و حاکمیت مطلقش را به آنها یادآوری می‌کند. او می‌فرماید: «بیهوش صباپوت قسم خورده، می‌گوید: یقیناً به طوری که قصد نموده‌ام، همچنان واقع خواهد شد؛ و به نهجی که تقدیر کرده‌ام، همچنان به‌جا آورده خواهد گشت» (اشعیا ۱۴:۲۴). خدا می‌فرماید این را قصد کرده‌ام، و این واقع خواهد شد. این را مقرر کرده‌ام، و این به انجام خواهد رسید.

عهدعتیق در این کتابهای نامبرده چنین تصویری به ما ارائه می‌نماید؛ و به ویژه در مزامیر در مورد دعا کردن حقایق بسیاری را تعلیم می‌دهد. خدا تصویری از حاکمیت خودش را بر ما مکشوف می‌سازد. او خدایی است که همه چیز در جهان هستی از آن او می‌باشد. او صاحب اختیار است که برای به انجام

رساندن اهداف و مقاصدش هر طور می‌خواهد از داشته‌هایش استفاده کند. او حاکم مطلق است. او همه‌چیز را در کنترل دارد.

حال اگر واقعاً با خودمان صادق باشیم، در این مقطع چنین سوالی برایمان مطرح می‌شود: «اگر خدا بر کل جهان هستی حاکمیت مطلق دارد، و برای به انجام رساندن اهداف و مقاصدش، آنچه را در این جهان هستی وجود دارد به کار می‌گیرد، پس اصلاً چرا باید دعا کنم؟» آیا غالب بودن این سوال را احساس می‌کنید؟ چرا اصلاً لازم است دعا کنم؟ آیا جسارت نیست به حضور چنین خدای حاکم مطلق بروم و بگویم: «می‌دانم که کل جهان هستی و آنچه در آن است، متعلق به تو است؛ اما در زندگی‌ام این دو خواسته را دارم. به سرعت آنها را مطرح می‌کنم، و از حضورت مرخص می‌شوم.» وقتی در سراسر کتاب مقدس عظمت خدا را مشاهده می‌نمایید، و درباره آن واقعاً تأمل می‌کنید، دعا کردن تا حدی خجالت‌آور می‌شود، و کاری نسبتاً نامناسب به نظر می‌آید.

اما فکر می‌کنم عیسی در لوقا فصل ۱۱ بر این مهم واقف بود. او می‌دانست که شاید در دل و فکر قومش این سوال مطرح باشد: «اگر خدا چنین عظیم است، چرا حتی باید دعا کنم؟ چرا حتی باید به حضور او بروم؟ آیا این کمی جسارت به نظرم نمی‌رسد؟» زیبایی آنچه عیسی می‌فرماید، همین تصویر است. او با این تصویر می‌فرماید که بله، خدا همه‌چیز دارد. او قادر است. آن مرد نیز می‌دانست که دوستش چنین ویژگی‌ای دارد. او می‌دانست که دوستش قادر است. خدا همه‌چیز را در کنترل دارد، و این خیلی خوب است (در حاشیه این را بگویم که واقعاً خیلی خوب است که خدا در کنترل است.) گاهی فکر می‌کنیم اگر ما برنامه کاری خدا را کنترل کنیم و به خدا بگوییم چکار کند، دعایمان باید به نتیجه برسد. اما تنها مشکل این است که وقتی شما در دعایتان به خدا می‌گویید چکار کند، اشخاص دیگری هم در دعایشان به خدا می‌گویند چکار کند؛ سپس به ناگهان با خدایی روبه‌رو می‌شوید که شتابان به این سو و آن سو می‌دود، و از دور به قوم خود اشاره می‌کند که دعایشان را شنیده، و سعی می‌کند سر در بیاورد که چکار باید بکند، در حالی که اصلاً نمی‌داند نتیجه چه می‌شود. ما به درگاه چنین خدایی دعا نمی‌کنیم. ما به پیشگاه خدایی دعا می‌کنیم که همه‌چیز را در کنترل دارد؛ و این خیلی خوب است!

### خدا قابل دسترسی است

اکنون در مورد شناخت آن مرد از دوست خود به دومین ویژگی می‌رسیم. زیبایی امر اینجا است که خدا نه تنها قادر است، نه تنها قادر مطلق است، بلکه قابل دسترسی نیز می‌باشد.

آن مرد بدون اینکه فکر کند دوستش با خود چه فکری خواهد کرد، تصورش این است که برای دوستش مشکلی نخواهد بود اگر نیمه‌شب در منزلش را بکوبد «در واقع فکر نمی‌کنم او ناراحت شود که نیمه‌شب به نزدش بروم. برایش اصلاً مساله‌ای نیست که او و خانواده‌اش را از خواب بیدار کنم، چون دلش می‌خواهد به من نان دهد.» طرز فکر آن مرد چنین است. اما فعلاً این بحث مطرح نیست که آیا دوستش واقعاً همان‌گونه است که او درباره‌اش می‌اندیشد؟ اگر از چشم‌انداز این آقا نگاه کنیم، او فکر می‌کند



دوستش قابل دسترسی است، و برایش مشکلی نیست که به نزدش برود. این همان چیزی است که عیسی می‌خواهد به ما بگوید. بله، خدا حاکم مطلق است؛ بله، خدا همه‌چیز را در اختیار دارد؛ بله، او در کنترل است؛ و کل جهان هستی را برای به انجام رساندن اهداف و مقاصدش به کار می‌گیرد. اما زیبایی‌اش اینجا است که این خدا شما را به حضورش پذیرفته است. زیبایی‌اش اینجا است که خدا می‌فرماید: «من برای قوم خود در دسترس هستم. من می‌خواهم قوم به حضورم بیایند».

البته باید خیلی خیلی مراقب باشم که چه می‌گویم. من فکر می‌کنم چیزی که عیسی در اینجا به ما تعلیم می‌دهد، این است که خدا خشنود است خود را به کسانی مکشوف نماید که آن‌قدر جسارت دارند که مزاحش شوند! البته در به کار بردن واژه «مزاحم» دودل هستم، چرا که مزاح شدن، واژه مثبتی نیست. هیچ‌کس نمی‌خواهد مزاحم هیچ‌کس دیگری باشد.

اما بیایید این‌گونه به قضیه بنگریم. بگذارید برایتان مثالی بیاورم. در مقطعی از زندگی‌ام، سرم خیلی شلوغ بود، و باید مدام به سفر می‌رفتم. از طرفی، بار مسوولیت‌های کلیسا هم بر دوشم سنگینی می‌کرد، و احساس می‌کردم به اصطلاح وقت سر خاراندن هم ندارم. در این کشاکش، همسرم هتتر نیز موضوعی را با من در میان گذاشت: «دیوید، می‌دانم واقعاً سرت شلوغ است، و خیلی کار داری. اما مسأله‌ای برایم پیش آمده که واقعاً با آن کلنجار می‌روم، نمی‌خواهم مزاحمت شوم، اما واقعاً دلم می‌خواهد مسأله‌ام را با تو در میان بگذارم.» او در مطرح کردن مشکلش تردید داشت، چون نمی‌خواست در بحبوحه آن همه مشغله، مزاحم من شود. باید به همسرم چه می‌گفتم؟ «بله، خیلی سرم شلوغ است؛ اما دوست دارم با همه مشکلات و بارهای زندگی‌ات مزاحم شوی.» در واقع، از این خوشحالم که من تنها کسی هستم که وقتی مشکل داری، به سراغ می‌آیی. در اصل، تنها چیزی که مرا اذیت می‌کرد، این بود که به جای آمدن به سراغ من، به نزد شخص دیگری می‌رفتی و مشکلاتت را با او در میان می‌گذاشتی. من برای همین اینجا هستم. خواست من این است که با مسایل زندگی‌ات به سراغم بیایی و مرا به اصطلاح به زحمت بیندازی.

اکنون می‌توانید این تصویر را مجسم کنید. بله، خدا حاکم مطلق است؛ بله، خدا بر کل جهان هستی کنترل دارد، و اهداف و مقاصدش را به انجام می‌رساند. اما زیبایی‌اش اینجا است که او خوشحال است، او واقعاً خوشحال است که تنها کسی می‌باشد که با دردها و غصه‌ها و نگرانیها و کشمکش‌هایتان به نزدش می‌روید. لطفاً در این خصوص تأمل کنید. اگر شما، بله خود شما آن‌قدر جسارت داشته باشید که به اصطلاح مزاحم خدا شوید، او خشنود خواهد بود که خود را به شما مکشوف سازد. در واقع، فکر می‌کنم او بگوید تنها چیزی که اذیتش خواهد کرد، این است که مشکلاتتان را به نزدش نبرید؛ و در عوض، به نزد کسی دیگر، یا چیزی دیگر در این دنیا بروید. آیا این تصویر را درک می‌کنید؟ این تصویر زیبا از خدایی است که از اینکه مزاحمش شویم، خشنود می‌باشد.

تقریباً به نظر می‌رسد این جسارت باشد که به خدا بگوییم: «می‌دانم که کل جهان را اداره می‌کنی، و می‌دانم که اهداف و مقاصدت را در رابطه با کل امتهای به انجام می‌رسانی. اما چند موضوع کوچک در زندگی‌ام وجود دارند که می‌خواهم به آنها توجه کنی. می‌خواهم بنشینم و به من گوش دهی، به من توجه

کنی، و به مسایل زندگی‌ام رسیدگی کنی.» آیا این جسارت به نظر نمی‌رسد؟ اما این دقیقاً همان چیزی است که عیسی می‌فرماید انجامش دهیم. او می‌فرماید به نزد خدا رویم. او نمی‌گوید با هر امر جزئی و پیش پا افتاده زندگی‌تان پدر را اذیت نکنید؛ در عوض می‌فرماید هر چقدر که می‌خواهید به خلوت خدا وارد شوید، درخواست کنید که به شما داده خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بکوبید که برای شما باز کرده خواهد شد. با شهامت، و بدون هیچ خجالتی به نزدش بیایید. این برای همه انسانها معنا نخواهد داشت، اما عبرانیان فصل ۴ می‌فرماید که شما این امتیاز را دارید که با اطمینان به تخت فیض نزدیک شوید؛ زیرا خدا خشنود است، و از شما می‌خواهد که به او نزدیک شوید. این واقعیتی شگفت‌انگیز است!

به این موضوع فکر کنید. خدا از ما می‌خواهد تا هر موقع به سراغش رویم. حکایت مورد نظر نیز همین را به ما می‌گوید: هر موقع! دلیلی دارد که این ماجرا در نیمه‌شب اتفاق می‌افتد. این مرد با خودش چنین فکر می‌کند: «من می‌توانم هر موقع به در خانه‌اش بروم، چه ظهر باشد، چه نیمه‌شب. زمانش واقعاً مهم نیست. خواست او این است که به من کمک کند.» برای این شخص، زمان مطرح نیست. خدا همین را به ما می‌گوید. مسیح همین را به ما تعلیم می‌دهد.

ای جماعت! برای آمدن به حضور خدا هیچ‌گاه دیر نیست. ما در حضور خدا به او نمی‌گوییم: «خدایا می‌دانم که باید زودتر از این دعا می‌کردم، شاید دیگر دیر شده باشد.» هیچ‌گاه دیر نیست، و هیچ‌گاه هم زود نیست. لازم نیست به خدا بگوییم: «می‌دانم که شاید الان وقتش نباشد، و شاید الان این موضوع برای تو مهم نباشد.» همین حالا این موضوع برای خدا مهم است. هیچ‌گاه زود نیست. خدا از ما می‌خواهد هر موقع به حضورش رویم؛ نه فقط هر موقع، بلکه خدا از ما می‌خواهد در هر مورد به نزدش برویم؛ در هر مورد!

«برای هیچ‌چیز اندیشه مکنید، بلکه در هر چیز . . .» در هر چیز (فیلیپیان فصل ۴ می‌فرماید) «مسئولات خود را به خدا عرض کنید» (فیلیپیان ۴:۶). در این آیه از فیلیپیان فصل ۴ به زبان یونانی، همه‌چیز یعنی همه‌چیز؛ همه‌چیز بدون استثنا! در حکایت مورد نظر به این مهم بیندیشید. آیا آن درخواست واقعاً اضطراری بود؟ آیا واقعاً مهم بود؟ دیگر این‌طورها هم نبود. پای مرگ و زندگی که در میان نبوده، زنی که در حال زایمان نبوده، پای بچه که نشکسته بوده، دزد که به خانه نیامده بوده تا صاحبخانه مجبور شود نیمه‌شب برای کمک به خانه دوستش برود. او فقط دو تکه نان می‌خواست!

اگر شما آن مرد داخل خانه باشید، می‌گویید: «سخت‌نگیر! فقط دو تکه نان؟ به دوستت بگو اگر بخوابد، گرسنگی از یادش می‌رود؛ و صبح از خواب بلند می‌شود و صبحانه می‌خورد. این‌طور نیست که اگر امشب چیزی نخورد، تا صبح دوام نیاورد.» اما حقیقتی که در چارچوب ذهن این آقا شکل گرفته، این است که می‌داند دوستش در خانه، در هر موردی قابل دسترسی است. حتماً نباید به خاطر مسایل عمیق و پیچیده به نزدش بیاید. این چیزی است که عیسی درباره دعا به ما تعلیم می‌دهد. هیچ موضوعی آن‌قدر کم‌اهمیت نیست که نتوان با خدا مطرحش کرد.

خانمها و آقایان! چیزی در زندگی شما وجود ندارد که آن قدر کم اهمیت باشد که نتوان به حضور خدای عالم هستی آورد. این حیرت‌انگیز است! به این جمله فکر کنید. هیچ چیز در زندگی شما آن قدر جزیی و بی اهمیت نیست که نتوان به حضور خدای کل جهان هستی آورد! هیچ چیز کوچک نیست! هیچ چیز بی اهمیت نیست.

به نحیا ۹:۶ و دعای او توجه کنید. در میانه همه کارهای عظیمی که خدا در آن مقطع در اورشلیم انجام می داد، نحیا دعا می کرد که خدا دستانش را قوی سازد؛ و خدا دعایش را اجابت نمود. او چنین گفت: «خدایا واقعاً همین حالا می خواهم به این ده انگشتم قوت ببخشی.» خدا به دعای او پاسخ داد. هیچ درخواستی کوچک و ناچیز نیست!

هیچ دعایی هم آن قدر عظیم و دست نیافتنی نیست! کتاب مقدس هیچ گاه به ما هشدار نمی دهد که درباره چیزهای عظیم دعا نکنیم. در واقع، کتاب مقدس برعکسش را تعلیم می دهد. ما دعا می کنیم تا کوهها جابه جا شوند. ما هم برای درمان سرماخوردگی دعا می کنیم، هم برای شفای سرطان، و هم برای هر بیماری دیگری که در حد فاصل این دو قرار دارند. هیچ چیز آن قدر عظیم نیست.

شما در حال حاضر برای چه چیزهای دعا می کنید؟ اکنون کدامین اندیشه های عظیم و دست نیافتنی را در سر می پرورانید؟ اندیشه هایی که اگر کسی همین حالا از آنها باخبر می شد، به شما می گفت مگر عقلتان را از دست داده اید؟ یعنی این خواسته های شما آن قدر عظیم و دست نیافتنی هستند که هرگز برآورده نمی شوند. در زندگی و خدمت من، چند مورد از این دعاها وجود دارند. اما به شما نمی گویم برای چه چیزهایی دعا می کنم. اگر بگویم، شاید با خود بگویید: «دوباره آرمان گرایی ات گل کرد! این خواسته ای که تو داری، هرگز برآورده نمی شود.» خیر، هیچ درخواستی آن قدر عظیم نیست که نتوانم با خدایم مطرح کنم. او خشنود است که خواسته های عظیم را با او در میان بگذاریم. او خشنود است که قدرت و جلال و عظمتش را به این شکل نشان دهد. او می فرماید هر زمان با هر خواسته ای به نزدم بیا!

### **خدا پویا و در حال عمل است**

خدا قادر است، و خدا قابل دسترسی است. اما اینها باز هم دلیل نمی شود که آن مرد برود و در خانه را بکوبد. می خواهم به ویژگی بعدی خدا توجه کنید. فکر می کنم این آقا که در خانه دوستش را می کوبد، همین ویژگی او را در نظر دارد. خدا قادر است، خدا قابل دسترسی است؛ و سوم اینکه، خدا پویا است. او پویا و در حال عمل است!

در این باره ببینید. خود را به جای شخصیت این داستان قرار دهید. با خودتان فکر می کنید شاید این آقا تصور می کند که ریفش بیدار و منتظر او است تا بیاید و در خانه اش را بکوبد! «خب منظورم این است که می دانم شاید خانواده اش بیدار، و مشغول پختن نان باشند. پس به خانه شان می روم. نه، آنها قرار نیست بخوابند. آنها تا دیروقت بیدارند. احتمالاً خودشان هم در حال خوردن تنقلات هستند. من هم می روم و برای مهمانم غذایی می گیرم.» در اینجا خواب یا بیدار بودن مسأله نیست. گویا این آقا که به در خانه

دوستش آمده، آن قدر شهامت دارد که فکر می‌کند دوستش چه خواب باشد، چه بیدار، خوشحال می‌شود که بلند شود و تکه‌ای نان بردارد و جلوی در بیاورد: «بفرمایید، شب خوش!» این آقا چنین می‌اندیشد. عیسی هم به ما می‌فرماید که چنین کنیم. او به ما می‌گوید چگونه در دعا به حضور خدا بیاییم، چرا که او پویا و در حال عمل است. تصویری که باید در این حکایت ببینیم، چیزی است که اشعیا می‌گوید: خدا خواب نیست! خدا خواب نیست! او نمی‌خوابد. او چُرت نمی‌زند.

تصور می‌کنم بیشتر ما دست‌کم این را باور داریم «بسیار خوب، می‌دانم که خدا خواب نیست و چُرت نمی‌زند.» اما با خودمان صادق باشیم. آیا تا به حال احساس کرده‌اید که خدا در زندگی شما در خواب است؟ آیا تا به حال احساس کرده‌اید که خدا به دعای شما گوش نمی‌دهد؟ که بعضی از نیازهای شما را نادیده می‌گیرد؟ که به شما توجه نمی‌کند و به سراغ کارهای دیگرش می‌رود؟ اگر واقعاً با خودمان صادق باشیم، خیلی وقتها پیش می‌آید به گونه‌ای دعا می‌کنیم که انگار سعی داریم خدا را بیدار کنیم. ما به گونه‌ای دعا می‌کنیم که انگار خدا بیکار نشسته تا به او بگوییم: «خدایا ممکن است لطفاً برخیزی و این کار را برایم انجام دهی؟» می‌خواهم بر مبنای لوقا فصل ۱۱ به شما یادآوری کنم که خدای شما خواب نیست. خدای شما پویا و در حال عمل است پیش از آنکه حتی کلامی بر لب آورید. او از قبل در حال عمل است. وقتی دعا می‌کنیم، قرار نیست یک هیکل بزرگ را تکان دهیم و از خواب بیدارش کنیم. ما به پیشگاه خدایی دعا می‌کنیم که همواره در زندگی شما، و در زندگی کسانی که در سراسر جهان برایشان دعا می‌کنیم، در حال کار است. او همواره در حال کار است. او خواب نیست.

خدا خواب نیست. طبق تصویری که لوقا فصل ۱۱ ارائه می‌دهد، آن مرد نان را برای شخص دیگری می‌خواهد، نه برای خودش. تصویری که در این حکایت به آن می‌رسیم، این است که برای نیاز دیگری، و به نیابت از دیگری شفاعت کنیم، نه حتی برای نیاز خودمان. برای رفع نیاز شخصی دیگر درخواستمان را مطرح کنیم. این امتیازی است که عیسی در لوقا فصل ۱۱ بر آن تأکید می‌نماید. این امتیاز از آن ما است که برای دیگران شفاعت کنیم. کتاب مقدس با به کار بردن این واژه به این مهم اشاره می‌کند که ما برای نیازهای دیگران، واسطه قرار می‌گیریم. ما به نیابت از دیگران، برای نیازهایشان دعا می‌کنیم.

لوقا فصل ۱۱ به ما نشان می‌دهد که با شفاعت کردن، این امتیاز به ما داده می‌شود تا با خدا، و هر آنچه در این جهان انجام می‌دهد، شراکت داشته باشیم. ما با شفاعت کردن، در عملکردهای خدا، و به طور خاص در عملکرد خدا در زندگی دیگران، سهم می‌گردیم. ما این افتخار را داریم که به حضور خدا بیاییم، و نه صرفاً به خاطر خودمان، بلکه برای اطرافیانمان، و برای نیازهایشان شفاعت کنیم.

در این مقطع دوباره به سوال قبلی باز می‌گردیم که کمی با آن کلنجر می‌رفتیم: «اگر خدا در حاکمیت مطلق خویش، اهداف و مقاصدش را به انجام می‌رساند، چرا باید از او بخواهیم تا این کار یا آن کار را در زندگی یک نفر دیگر انجام دهد؟ خدا به هر حال هدفش را به نتیجه می‌رساند. او هرچه را که می‌داند به صلاح است، انجام می‌دهد. پس چرا من باید دعا کنم؟»

ما با این سوالها کلنجار می‌رویم، اما در این باره فکر کنید. ما این امتیاز را داریم که به نیابت از دیگران به حضور خدا بیاییم؛ و در این راستا، در واقع این امتیاز را داریم که در هر آنچه خدا در زندگی دیگران انجام می‌دهد، با او شراکت داشته باشیم. خدا از طریق دعا، ما را که دیدگاهمان به زندگی و آینده محدود و ناکارآمد است، با خود همراه می‌کند. او که از همه چیز آگاه است، اراده نموده تا به ما اجازه دهد که با دعایمان ابزاری باشیم تا او از آن طریق در زندگی دیگران عمل کند. این افتخاری است که نمی‌توانیم به دیگری واگذار کنیم. ما دعا می‌کنیم، چرا که این فرصت به ما داده شده تا به نیابت از تهیدستان، به نیابت از دردمندان، و به نیابت از مردمانی که پیغام انجیل را نشنیده‌اند، به حضور خدا بیاییم. این امتیاز به ما داده شده که بر روی زانوهایمان در آنچه خدا در سراسر جهان انجام می‌دهد، سهیم باشیم. چه افتخار عظیمی! ما که یک خانواده با ایمان مشترک هستیم، باید به نیابت از یکدیگر، از این فرصت استفاده کنیم!

در این باره ببینید! این هفته به اتاقتان بروید، در را ببندید، و برای اهالی استانی در شمال کشور چین دعا کنید. برای مردمانی که تا به حال پیغام انجیل را نشنیده‌اند دعا کنید. شما دعا می‌کنید و از خدا تمنا دارید: «خدایا دعا می‌کنم که این مردمان فیض تو را بچشند، دعا می‌کنم مسیح را بشناسند.» پس خدا با دعای شما، بر روی زانوهایمان شما را به کار می‌گیرد تا جزیی از هدف و برنامه‌اش باشید، هدفی که جز این نیست که پیغام انجیلش را به گوش مردمان ساکن در استان شمالی چین برساند. چه تصویر شگفت‌آوری!

اما این هدف نه فقط گوشه و کنار جهان را در بر می‌گیرد، بلکه هدفی محلی نیز می‌باشد. حدس می‌زنم اکنون نام کسانی را در خاطر داریم که همین گوشه و کنار، و نزدیک ما زندگی می‌کنند. ما به این نتیجه رسیده‌ایم که نمی‌توانیم چشمانشان را بکشاییم تا مسیح را ببینند. بارها تلاش کرده‌ایم، اما به نتیجه نرسیده‌ایم. پس به حضور خدا می‌رویم، سجده می‌کنیم، و می‌گوییم: «خدایا ما نمی‌توانیم چشمانشان را بکشاییم تا جلال تو را ببینند، اما تو می‌توانی. پس دعا می‌کنم چشمانشان را بکشایی. دعا می‌کنم چشمانشان را بکشایی تا فیضت را ببینند، تا رحمتت را ببینند، تا محبتت را ببینند.» برای اطرافیان دردمند و رنجورمان دعا می‌کنیم، برای کسانی که از هر گونه آزمایشات و درّه‌ها عبور کرده‌اند. به خدا می‌گوییم: «من نمی‌توانم به کسی که دوستش دارم، قوت قلب بدهم؛ اما تو می‌توانی. پس به حضور تو می‌آیم، و ناله‌هایم را به نزد تو می‌آورم. از تو می‌خواهم که قوت و قدرتت را در زندگی‌شان نمایان سازی. می‌خواهم دعایم عاملی باشد که از طریق آن، عظمتت را به آنها نشان دهی.» چه افتخار شگفت‌انگیزی! این است امتیاز شفاعت کردن.

چه امتیازی است که با چشمانی گریان، و با خواهش و تمنا، در یک لحظه به حضور خدا بیاییم، و در آنچه خدای عالم هستی، در گوشه و کنار جهان، و در پیرامون ما انجام می‌دهد، سهیم باشیم. ما نه فقط این امتیاز را داریم، بلکه وعده‌ای داریم که باید آن را به یاد داشته باشیم. آن وعده این است که دعا به درگاه خدا به نیابت از دیگران هرگز، هرگز بیهوده نیست (این نکته می‌تواند به طور کلی در مورد دعا

به درگاه خدا صادق باشد، ولی ما در اینجا به طور خاص در مورد حکایت نامبرده، و دعا به درگاه خدا به نیابت از دیگران صحبت می‌کنیم).

می‌خواهم امروز این مهم را به یاد آوریم، چرا که اگر با خودمان صادق باشیم، همه ما چنین می‌پنداریم: «راستش را بخواهید من بارها و بارها و بارها برای موضوعی دعا کرده‌ام، و دعایم هنوز برآورده نشده، پس دعا کردم در کل نتیجه‌ای نداشته است.» همه ما چنین تصویری داشته‌ایم. حتی دو هفته پیش برایتان تعریف کردم که وقتی بچه بودم، هر شب دعا می‌کردم که خدا بیماری ایدز را معالجه کند، تا آقای مایک زنده بماند. البته او از دنیا رفت، و هنوز هم این بیماری درمان نشده است. آیا آن دعا در عالم کودکی به هدر رفت؟ پس منظور چه بود؟

در موعظه بعد، در مورد تصویر اعتماد و اطمینان در دعا صحبت می‌کنیم، تصویری که بسیار فراتر از آن چیزی است که معمولاً تصورش را داریم. اما در حال حاضر می‌خواهم به شما یادآوری کنم که وقتی به درگاه چنین خدایی دعا می‌کنید، مخصوصاً وقتی به نیابت از دیگران دعا می‌کنید، دعایتان هرگز بیهوده نخواهد بود؛ چرا که وقتی دعا می‌کنید، خدا در حکمتش، و در جلال بیکرانیش، در زندگی شما و در زندگی کسانی که برایشان دعا می‌کنید، عمل می‌کند. او پویا و در کار است. ما نباید از این نگران باشیم که مبادا خدا دعای ما را نشنود، یا نداند چه خبر است. او دعای ما را می‌شنود. او می‌داند چه خبر است!

دعا ابزاری است که به وسیله آن در کاری که خدا انجام می‌دهد، سهیم می‌شویم. اما گاهی در کارهایی با او سهیم می‌شویم که سرانجامشان را نمی‌بینیم. بنابراین، عیسی (او می‌داند با این موضوع کلنجار خواهیم رفت؛ او این را می‌داند) می‌فرماید به اقتدار من دعا کنید. او به ما می‌فرماید به شما می‌گویم درخواست کنید! او قبلاً به ما گفته چه چیزی درخواست کنیم. او گفته جلالش را درخواست کنیم؛ فیضش را درخواست کنیم؛ نعمتهایش را درخواست کنیم؛ هدایتش را درخواست کنیم. درخواست کنید که به شما داده خواهد شد! عیسی می‌فرماید در این مورد به من اعتماد کنید. بطلبید، که خواهید یافت. او قابل دسترسی است. در آسمان را بکوبید، و او در را به روی شما خواهد گشود، و شما حضورش را خواهید چشید و از آن بهره‌مند خواهید شد. حرفم را باور کنید. هر که درخواست نماید، به او داده خواهد شد؛ هر که بطلبد، می‌یابد؛ و هر که بکوبد، در برایش باز کرده خواهد شد. دعای شما به درگاه این خدا، به درگاه این پدر، هرگز، هرگز بیهوده نخواهد بود.

پس می‌خواهم خود را به جای این دوست واقعاً جسور، و واقعاً رودار بگذارید که تقریباً برای کسی امان نمی‌گذارد. این دوست ما در حکایت لوقا فصل ۱۱ اصلاً حواسش نیست که شاید معمول نباشد نیمه‌شب به خانه دوستش برود. خواست من این است که ما هم همین حالا در زندگی‌مان این چنین به خدا نزدیک شویم.

بباید به این حالت دعا کنیم، به این حالت که بدانیم خدا قادر است، خدا قابل دسترسی است، و خدا پویا و در حال کار است.

«پدر می‌خواهیم بسیار جسور و رودار باشیم، چون تو از ما چنین خواسته‌ای. ما به حضور تو می‌آییم، زیرا باور داریم تو از این خشنودی که خود را به آنانی مکشوف سازی که آن قدر جسارت دارند که به اصطلاح مزاحم تو شوند. پس با احتیاجاتمان، با غم و غصه‌هایمان، با نگرانیها و دغدغه‌هایمان، با دردها و رنج‌هایمان به درگاه تو می‌آییم، و اطمینان داریم که تو فعال و پویا هستی، و به ما گوش می‌دهی؛ و بر حسب حکمت عظیمت ما را اجابت می‌کنی. ما به تو چشم می‌دوزیم، و دعا می‌کنیم که فکر و دل ما را به عظمت شخصیت خودت متوجه سازی، و تصویر این شاهراه حیات را که دعا نام دارد، در دل و فکر ما ثابت نگاه داری. در نام عیسی؛ آمین.»